



برای ابراهیم لطف الهی! مرتضی صادقی



• . به مادری که تازه از روز سه شنبه به جمع مادرانی که سالهاست در سو می سوزند و می سازند وارد شده و انگاری بناست نگذارد سلسله این ما یابد ...

گر به تو افتدم نظر چهره به چهره رو به رو
شرح دهم غم تو را نکته به نکته مو به مو
می‌رود از فراق تو خون دل از دو دیده ام
دجله به دجله یم به یم چشمه به چشمه جو بجو
طاهره قره العین

در اداره اطلاعات سنندج یک دانشجوی در زیر شکنجه کشته شد ، عنوان خ بر پیشانی سایت اخبار روز نقش می بندد. خبر بر اساس گزارشهای کردستان تنظیم شده و در ادامه آن بیانیه کانون روزنامه نگاران کردستان اعتراض بقتل یک دانشجوی کرد در باز داشتگاه اطلاعات سنندج صادر است. اگرچه یک لحظه صحت خبر در ذهنم تردید ایجاد نکند ، ولی شناختی که از گردانندگان «اخبار روز» دارم چاره ای ندارم جز پذیرش صد لحظاتی در خود فرو می روم و به دانشجوی، دانشجوی مقتول فکر می کنم. «الهی». اگرچه در عرصه های حقوق بشری بصورت ارگانیک فعالیتی ندارم اسامی بازداشت شدگان را مرور می کنم و معمولاً اسامی آنان بخاطر می ما نام نا آشنا هستم. از خود می پرسم او که بوده چرا دستگیر شده؟ به اساه در بازداشتگاههای ایران بسر می برند و نامشان منتشر شده مراجعه می ک نمی بینم. طبیعتاً برایم محرز است که هر چقدر هم شخصی پیگیر باش مدعی باشد همه اسامی را دارد. در این موقع است که با دوستان دیگر تما این نام برای آنان نیز نا آشناست. در تماس با دوستانی که مسائل کر دقت بیشتری دنبال می کنند هم از عدم انتشار نام او در لیست بازداشت نسبی حاصل میکنم در نهایت به سراغ ماشین جستجو گر گوگل رفتم و در آن ساعت نشانی که حکایت از دانشجویی بنام «ابراهیم لطف الهی» کذ چه بیشتر گشتم کمتر یافتم ، در همین حال ذهنم پروازی داشت به سنندج از بلندی های صلوات آباد ، شهر سنندج را می بینم. قبل از همه نگاهم بهشت محمدی می افتد به مادر جمشید ، جمشید خزدوزی که در تابستان ش

بیرهوه‌ری
دئ بهران
کۆنگره
ئاگاداریهکان
ئهرشیف
وئنه
سرود
فیلم
هۆنراوه
دهفتیری میوانان
تیرۆر
ترور و جنایت
فارسی
English
Svenska
مه‌کۆی
پئ‌شمه‌رگه‌کان
ساره نه‌لۆسی
کتب‌به‌کان



جان باخت و تعریفی که او از پیدا کردن جسد فرزندش در بیابانهای اطراف کرد. هم یادم به داستان لرزان مادر جمشید و اشکهای جاری از دیده گانش و این حادثه برای مادری دیگر، یادم به حمیرا خانم می افتد. مادر محمد نس که در اعدامهای شصت جان باخت. او با اینکه از گریختن دیگر فرزندش خن پس از سالها باز در سوگ «حمه» می سوخت و می گریست. در سنجج لا] زیاد جستجو کنی. اینجا و آنجا این مادرها را به وفور می بینی. مادرانی دردشان نشان از بربریت حکام دارد، مادرانی که حضور خمیده شان، چشم نشان ننگ حاکمیت و نامیزانی ترازوی عدالت در ایران است. مادرانی که حق و تو سؤال کنند آیا ما برای میزان کردن این نامیزانی ترازوی عدل چه دوباره یادم به مادری دیگر می افتد که نه او را دیده و نه می شناسمش ولم مادر جمشید و خاطره او و حق هق گریه او که عشق فرزند جوانش را کافیست تا بتوانم احوالات مادر ابراهیم مدفون شده در بهشت محمدی را به مادری که تازه از روز سه شنبه به جمع مادرانی که سالهاست در سوگ سوزند و می سازند وارد شده و انگاری بناست نگذارد سلسله این مادران می اندیشم.

به شهر می رم. به جای جای سنجج به آنجائی که دانشجوی جوان با چه عشا می زد. انگار من همواره همراه او بودم در «دور میدان» و در «خیابان فر باشگاه» و در «خیابان سیروس در میدان ۲۲ بهمین و در جور آباد، و در خیاب کرباسی» آخر او دانشجوی رشته حقوق بود، او قرار بود وکیل شود، قرا شود، او قرار بود کوشش کند این ترازوی نامیزان میزان شود. او قرار باشد که قلم سلا]ح سبک و زبان سلا]ح سنگینش باشد. او قرار بود از که سلا]ح جامعه را در مبارزه مسالمت آمیز جستجو کند. حالا] که دیگر نیست که جوانان و نوجوانان را دسته دسته در شکنجه گاهها قربانی کنند. برای فاصله گرفتن از دوران ترور و وحشت هزینه های بس گرانی را متح این جنایت از چه روست. نه توان این را دارم که همراهی با ابراهیم در سنجج نه اینکه آن مادر هرگز نادیده از ذهنم می رود. ابراهیم از من فاصله می گب دیگر در «سنه» نیست. من حالا] در سه فضای مختلف. از طرفی دوان ابراهیم می دوم و از طرفی در کنار مادرش نمی توانم جوشش اشکهایم را پند عین حال جویای نام او در لیست بازداشتیها. اسمش را نمی یابم ولی به ابراهیم جان نامت را یافتم همین الا]ن برای فعالین حقوق بشری و آنها برا یبین المللی می فرستند. با انتشار نامت گزمگان می فهمند کسانی هستند و شرایط تو را تعقیب می کنند. و حتما این موضوع باعث می قصد جان تو کردن برایشان هزینه بردار است، او میرود. به او می گویم «کن، می دانم گله داری از نزدیکانت. از دوستانت، از هم دانشگاهیها، که چ منتشر نکردند من همراه او می دوم.

ابراهیم! من به تو قول می دهم که به همه بگویم که نباید ترسید. باید شده گان را منشر کرد. حالا] ممکن است بر اثر این انتشار دو سیلی زندانی بزنند، اما انتشار نام از تیزی دندانهای خوناشام می کاهد. او می رو و من همواره فریاد می زنم تو درست می گوئی همانگونه که جامعه برای پ بیماریهای مهلک نیاز به آگاهی دارد برای مقابله با این حاکمان بیمار نیر داد. باید گفت یکی از راههای مقابله با وقوع چنین جنایاتی انتشار کسانی است که دستگیر می شوند. باید امکاناتی فراهم آید تا هر انتشار نام این افراد اقدامی در راه پیشگیری از فاجعه است. تنها پس از

انتشار نام این قربانیان فرداست که می توان امروز برایشان حصار آورد. کوشش در راه انتشار گسترده نام این عزیزان چه در سطح داخلی المللی از جمله راههای موجود است برای پیشگیری از چنین فجایی. اما ابراهیم به سرعت از آیدر بالا می رود و در این حال است که یک بار آیدر با طنین صدای زیبای نجم الدین غلامی آنجائی که شعر خانم هور رسای برادر جانباخته اش اسعد غمیان «شهید آرام» را به آواز می خواند، با آید. شعری که ترجمه فارسی تحت اللفظی اش از این قرار است.

در حالی که لباس کردی در بر داشتم
دنبال تو گشتم. کوه به کوه دره به دره دشت به دشت
راههای سنگلاخ و دره ها را زیر پا گذاشتم
نه تو نمرده ای و در درون دل من هستی
خونی هستی که در رگهایم من جاری ای
...تا هستم یاد تو روشنائی چشم من است

morteza1343@yahoo.com

منبع: اخبار روز: www.akhbar-rooz.com

1. ferhad.j texas | 20 Jan 2008 - 22:30

rhad.j texas

بؤ هه موو کوردیکی نازادیکواز و نیشتمان په روه ر ئه مه زه نگئیکی به خ
یه ... ده نگئیکی که سالانیکی دور و درئژ له لایه ن داگیر که رانی وه لای
کوردستان کپ و ک دده کریت ، هانایه که که هه ر رۆژ و هه ر سات له که را
کی ئه م خاکه ده خنکیت ، هاو ده نگ بوون له که ز بنه مازه ی لایوی تازه شه
له که مان که به هه ر تاوانیک شه هید کراوه ده بیت بخریته پا زه نیسه
باوکی یئبراهیمی شه هید و فرمسیکی شاراوه ی دایکی نازیزی ئه م رۆژ
چوو مان... با یادی یئبراهیمی لایو و نازادیکواری که له که مان بکین به ر
بوون و یه ک ریزی به دژی سوپای داگیر که ری نیزامی جه هل و فسادبا هه
وه رئیگی ی ئه م لایوه شه هیده مان درئژ ده ر بین و هه ر ده م یادی بکه یز
رکۆتن و دژایه تی بکۆژه کانی ئه م سه هیده

سزاو له گیانی پاکی کاک یئبراهیم لؤتفزاھی و سه رجه م شه هیدانی س
رئیگی ی نازادی کوردستان ... مردن و نه مان بؤ شه مشه له کویره کانی
چژکاوخۆره کانی دۆر و پشتیان.

بؤچون لهسهر ئهم بابته

ئهو بؤچوونهی که دهینوسی دهبئ لهلالیهن بهبئ وهبهرهوه چاوی لی بکری
بژاوکردنوه بئت، بژاو دهکریتهوه، تکایه بؤچوونهکته بنوسه و کرته
بکه، دواتر چاوه بوانی بژاوبوونهوهی بؤچوونهکته به!

ناو:

ئیمهیل:



تکایه کۆدهکانی خوارهوه وهک خپی بنوسهوه



بین ئره

ههموو مافهکانی ئهم مازپه به پارئ زراوه